

❖ حال و مقام در دانش بلاغت ❖

□ دکتر حجت رسولی □

گروه زبان و ادبیات عرب

خلاصه:

حال و مقام در بحث بلاغت به چه معناست و چه جایگاه و اهمیتی دارد؟ آیا حال و مقام دو تعبیر هستند از یک مفهوم، یا هریک مفهوم جداگانه‌ای دارند؟ و سرانجام وجه اشتراک و افتراق میان این دو اصطلاح کدام است؟ سؤالهای مزبور پیرامون این دو اصطلاح به ذهن می‌خلد. اگرچه پایه‌گذاران دانش بلاغت و نویسندگان کتب بلاغی و شارحان آنها کوشیده‌اند حدود و تعریفهایی را برای حال و مقام ارائه دهند ولی به نظر می‌رسد که پاسخ به موارد فوق‌الذکر و تبیین مفهوم دقیق این دو اصطلاح، دقت و کنکاش بیشتری را می‌طلبد که این مقاله عهده‌دار آن است و با کمال تواضع و اخلاص به پیشگاه اهل علم و ادب تقدیم می‌گردد.

مقدمه:

حال و مقام از عناصر اساسی تعریف بلاغت به‌شمار می‌آید و در دانش بلاغت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و نقش محوری را در آن ایفا می‌کند. این دو اصطلاح به‌طور مشخص توسط علامه، سراج‌الدین، ابویعقوب، یوسف‌بن ابی بکر، محمدبن علی سگاکلی (متوفی ۶۲۵ هـ) مطرح گردید و سپس به‌عنوان جزء لاینفک تعریف بلاغت درآمد. چنان‌که عبارت «بلاغة الکلام مطابقته

لمقتضى الحال» سرلوحه عموم تعريفهاىي شد كه بعدها دانشمندان علم بلاغت در آثار خویش عرضه کردند.

البته چنان نبود كه سكاكى خود اين مفاهيم را ابداع کرده باشد، بلکه پيش از او اين مفاهيم در قالب الفاظى ديگر و گاهى نيز با همين الفاظ در تعريف بلاغت راه يافته بود. حتى برخى براين باورند كه نخستين بار ارسطو در كتاب «الخطابه، خود مفهوم حال را به كار برد و بنیان‌گذاران دانش بلاغت در تعريفهاى خود تحت تأثير ارسطو قرار گرفتند.^(۱)

از آن گذشته در آثار مربوط به دوره‌هاى نخست اسلامى مفهوم اين الفاظ و گاهى عين آن الفاظ در تعريفهاى پراکنده‌اى كه توسط اديبان و نويسندگان از بلاغت ارائه گردید دیده مى‌شود.

حال و مقام در تعريفهاى متقدمان از بلاغت:

ابن مقفع (متوفى ۱۴۲ هـ) كلمه مقام را در عبارات خود به كار برده مى‌نويسد: «إذا أعطيت كل مقام حقه و قمت بالذی يجب من سياسة ذلك المقام وأرضيت من يعرف حقوق الكلام فلا تهتم لما فاتك من رضا الحاسد والعدو فانه لا يرضيها شيئاً...»^(۲) افزون براين عبارت «لكل مقام مقال» همواره در ميان اهل ادب رواج داشته است.

شيخ عبدالقاهر جرجانى (متوفى ۴۷۱ هـ يا ۴۷۴ هـ)، واضع علم بلاغت؛ كه به اعتراف همگان كاخ رفيع دانش بلاغت را در دوره اسلامى برافراشت؛ در تعريف بلاغت به مفهوم حال و مقام نظر داشت. وى در اثر ارزشمند «دلایل الاعجاز» از بلاغت كلام به «نظم» ياد کرده مى‌نويسد:

«إذا عرفت أن مدار أمر التّظّم على معانى النحو و على الوجوه والفروق الّتى من شأنها أن تكون فيه... ثم اعلم ان لسيت المزيّة بواجبة لها فى انفسها و من حيث هى ولكن تعرض بسبب المعانى والاغراض الّتى يُوَضَع لها الكلام... بل ليس من فضل و مزية الا بحسب الموضوع و بحسب المعنى الّذى تريد والغرض الّذى تؤم»^(۳)

جرجانى در اين عبارات تأكيد دارد براينكه شيوايى سخن تنها به الفاظ و تركيب آنها و ویژگیهاى عبارات وابسته نيست، بلکه علاوه برآن از يك سو به معانى نهفته در

عبارات و از سوی دیگر به اغراض و اهدافی که معانی عبارات برای آن و براساس آن تنظیم می‌گردند بستگی دارد. بنابراین مقصود او از نظم مطابقت کلام با مقتضای حال است و علامه، خطیب قزوینی، (متوفی ۷۲۹ هـ) با اشاره به همین نکته می‌گوید:

«هذا أعنى تطبيق الكلام على مقتضى الحال هو الذى يسميه الشيخ عبد القاهر بالنظم حيث يقول: النظم تأخى معانى النحو فيما بين الكلام على حسب الأغراض التى يصاغ لها الكلام»^(۴)

«این مسأله یعنی مطابقت کلام با مقتضای حال همان چیزی است که شیخ عبدالقاهر از آن به نظم تعبیر می‌کند آنجا که می‌گوید: نظم عبارت است که انتخاب معانی نحوی براساس اغراضی که سخن برای آن بنا نهاده می‌شود»
تفتازانی (متوفی ۷۹۲) نیز عبارت قزوینی را درباره معنی نظم در کلام شیخ عبدالقاهر نیز با توضیحات بیشتری تکرار می‌کند.^(۵)

بنابراین مفهوم حال و مقام به ویژه مفهوم حال و گاهی نیز لفظ مقام سالها پیش از سکاکی در تعریف بلاغت به کار رفته است ولی سکاکی نقطه عطفی در سرنوشت این دو اصطلاح محسوب می‌شود. زیرا وی در کتاب ارزشمند «مفتاح العلوم» در تبیین دقیق و کلاسیک ساختن دانش بلاغت کلمه حال و مقام را به مفهوم خاص خود به کار برد و این دو اصطلاح را در تعریفهای دقیق خود چنان گنجانده که گویی کنار گذاشتن آنها امکان‌پذیر نیست و به رکنی از ارکان ساختمان علم معانی و بیان تبدیل شده است.

تعریف سکاکی از علم معانی چنین است:

«اعلم أنّ علم المعانى هو تتبع خواصّ تركيب الكلام فى الافاده و ما يتصل بها من الاستحسان و غيره ليحترز بالوقوف عليها عن الخطأ فى تطبيق الكلام على ما يقتضى الحال ذكره»^(۶)

وی در جای دیگر با اشاره اجمالی به انواع کلام می‌آورد:

«ولا يتضح الكلام فى جميع ذلك اتضاحه الا بالتعرض لمقتضى الحال» و سپس می‌افزاید:

«ولا يحفى عليك أنّ مقامات الكلام متفاوتة فمقام التشكر يبين مقام الشكايه و

مقام التهنئة بیاين مقام التّعزية و مقام المدح بیاين مقام الذم... ثم اذا شرعت في الكلام فكل كلمة مع صاحبها مقام و لكل حدینتهی اليه الكلام و ارتفاع شأن الكلام في باب الحسن و القبول و انحطاطه في ذلك بحسب مصادفة الكلام لما يليق به و هو الذي نسميه مقتضى الحال» (۷)

آنچه از سکاکی در کتاب مفتاح العلوم ذکر شد نخستین تعریفهای دقیق و کلاسیک است که با تکیه بر مفهوم حال و مقام در بلاغت مطرح گردیده و در آن به لفظ حال و مقام نیز تصریح شده است و مبنای همه تعریفهایی است که پس از سکاکی در این باره ارائه شده است. چنان که شارحان و تلخیص کنندگان مفتاح العلوم این دو اصطلاح را در چارچوب تعریف سکاکی با کنجکاوای بررسی کرده و به شرح و بست آن پرداخته اند.

خطیب قزوینی در کتاب الايضاح خود بلاغت را به اختصار و در قالب عباراتی دقیق و منسجم چنین تعریف می کند:

«بلاغة الكلام فهی مطابقته لمقتضى الحال مع فصاحته» (۸)

و در تلخیص المفتاح نیز می نویسد:

«البلاغة في الكلام مطابقتة لمقتضى الحال مع فصاحته» و در پی آن می افزاید:

«فان مقامات الكلام متفاوتة فمقام كل من التذكير والاطلاق والتقديم والذکر بیاين مقام خلافه.... و لكل كلمة مع صاحبها مقام و ارتفاع شأن الكلام في الحسن و القبول بمطابقتة للاعتبار المناسب» (۹).

تأمل در عبارات کتاب الايضاح که اثری مستقل در موضوع خود به شمار می آید و تلخیص المفتاح که خلاصه ای است آزاد و با تصرف فراوان از متن مفتاح العلوم، نشان می دهد که علامه قزوینی تا چه حد تحت تأثیر سکاکی قرار داشته است و چگونه توانسته است با هنرمندی و هنرنمایی تمام دیدگاهها و مطالب سکاکی را در قالب الفاظ و عباراتی دقیق بیان نماید.

سرانجام این تعریف خطیب قزوینی؛ که در واقع همان تعریف سکاکی بود و مراحل تطور خود را پیموده و حشو و زواید آن زدوده شده بود؛ به عنوان تعریفی کامل و قابل قبول و ثابت از بلاغت مبنای همه کتابهای بلاغی قرار گرفت.

اکنون که پیشینه و مراحل تکاملی دو اصطلاح حال و مقام بیان گردید چند سؤال

مهم پیش روی ماست. نخست اینکه مفهوم حال و مقام چیست؟ و دیگر اینکه آیا این دو لفظ به یک معنا هستند یا با هم تفاوت دارند؟ و سرانجام تفاوت آنها در چیست؟ و کاربرد آنها در چه مواقعی است؟

در ادامه این مقاله می‌کشیم که به سؤالی مزبور پاسخ داده و دیدگاههایی را که در این زمینه از سوی صاحب نظران مطرح گردیده نقد و بررسی نمائیم.

حال:

به مجموعه شرایط تأثیرگذار در نوع سخن از جهت رسایی حال گویند. توضیح آن که، اگر گوینده‌ای بخواهد مقصود خویش را به وجهی نیکو ادا کند و سخن خود را با رسایی تمام بر زبان آورد یا به عبارتی دیگر بلاغت را در آن رعایت نماید ناچار باید همه شرایط و مسایل تأثیرگذار را در نظر بگیرد و براساس آن کلام خود را القا نماید. مثلاً باید بداند که مخاطب او در این سخن کیست و از چه خصوصیتی برخوردار است و در مورد مطلب یا پیامی که به او القا می‌گردد چه دیدگاهی دارد. علاوه بر آن باید بداند که موضوع سخن دارای چه ویژگیهایی است و افزون بر آن شرایط خود متکلم چگونه در سخن او تأثیر می‌گذارد و سرانجام باید از ویژگیهای فردی و اجتماعی و جغرافیایی و سیاسی و نژادی و فکری و... هریک از مخاطب و متکلم و موضوع سخن آگاهی داشته باشد. به عبارتی واضح‌تر باید مجموعه شرایطی را که در آن شرایط سخن گفته می‌شود سنجیده و متناسب با آن بهترین و مناسب‌ترین کلام را برگزیند تا بتواند با سهولت و وضوح بیشتری پیام خویش را به دیگری برساند. مجموعه این شرایط تأثیرگذار در سخن را حال گویند. کوتاه سخن آن که: «آنچه گوینده را وادار می‌سازد که سخن خود را به طرز خاصی ادا کند تا مؤثر واقع شود حال نامیده می‌شود.»

علامه، سعدالدین، مسعودبن عمر، تفتازانی (متوفی ۷۹۲هـ) در تعریف حال می‌گوید: «والحال هو الأمر الداعی للمتکلم الی ان یعتبر مع الکلام الذی یؤدی به اصل المراد خصوصیه ما و هو مقتضی الحال»^(۱۰). یعنی:

«حال آن است که موجب می‌گردد گوینده در سخنی که اصل مقصود را بیان می‌دارد خصوصیتی را نیز لحاظ کند که به آن مقتضای حال گویند.»

در توضیح این تعریف متکلمی را در نظر می‌گیریم که با مخاطبی مواجه است که منکر سخن اوست. این متکلم با در نظر گرفتن انکار مخاطب ویژگی تأکید را با سخن خویش همراه می‌سازد و کلام را با تأکید می‌آورد. در این مثال انکار مخاطب حال است که در تعریف تفتازانی از آن به «الأمرالداعی» تعبیر شده است. بدیهی است که متکلم یا حالات گوناگونی روبه‌رو می‌شود که به مخاطب یا خود متکلم یا موضوع سخن بستگی دارد و لازمه سخن بلیغ آن است که متکلم حالات را سنجیده و خصوصیاتی را که اقتضای آن حالات است در سخن خویش منظور نماید.

مقام:

مقام موقعیتی را گویند که کلامی با خصوصیتی مناسب با آن می‌آید. توضیح آن که متکلم برای آن که سخن او بیشترین تأثیر را داشته باشد و به عبارتی از بلاغت لازم برخوردار باشد پس از در نظر گرفتن شرایطی که در آن واقع شده و حال نامیده می‌شود، خصوصیاتی را متناسب با حال در کلام خود لحاظ می‌کند. به عبارت دیگر بسته به شرایط و حالی که متکلم در آن واقع شده موقعیت یا وضعیتی در ذهن او نقش می‌بندد و ویژگی و خصوصیاتی را در نظر می‌گیرد که کلام باید متناسب با آن خصوصیات ادا گردد. این موقعیت یا ویژگی و خصوصیت که کلام باید متناسب با آن شکل بگیرد مقام نامیده می‌شود. در مثال مخاطب منکر که پیش از این در تعریف حال آوردیم، حال انکار تأکید در کلام را می‌طلبد. پس ما در شرایطی واقع شده‌ایم که اقتضای آن تأکید است و کلام باید با تأکید همراه باشد. یعنی این موقعیت، موقعیت تأکید است و البته کلام به صورتهای گوناگونی تأکید می‌گردد. اکنون هرکلامی که ویژگی تأکید در آن لحاظ شده و با هدف رساندن اصل مقصود همراه با تأکید القا گردد گوئیم این کلام متناسب با مقام تأکید است یا به عبارت دیگر مقام آن مقام تأکید است و به قصد تأکید و در جایی آمده که کلام مؤکد مطلوب است. بنابراین مقام کلام با ویژگی‌ای که با آن همراه است و هدفی که علاوه بر اصل مقصود در آن مراعات می‌گردد ارتباط دارد. در مثال مورد نظر چند عنصر قابل تفکیک است:

- ۱- انکار مخاطب ۲- تأکید ۳- مقام تأکید ۴- کلام مؤکد

انکار مخاطب حال انکار نامیده می‌شود و موجب می‌گردد که خصوصیت تأکید را در کلام لحاظ کنیم این خصوصیت «اعتبار مناسب» نیز نامیده شده است. اکنون بر اثر حال انکار و نظر به خصوصیت تأکید موقعیتی متبلور می‌گردد که باید کلام را متناسب با آن آورد، این موقعیت یا جایگاه را مقام تأکید می‌نامیم و سرانجام کلام مؤکد را داریم که به آن مقتضای حال نیز گفته‌اند.

اکنون با تأمل در تعریف خطیب قزوینی در تلخیص المفتاح مثال خود را به همه مواردی که در آن تعریف آمده تعمیم می‌دهیم. عبارت خطیب قزوینی چنین است: «فانَّ مقامات الکلام متفاوتة فمقام کُلِّ من التَّنْکیر والاطلاق والتَّقدیم والذکر یباین مقام خلافه و مقام الفصل یباین مقام الوصل و مقام الایجاز یباین مقام خلافه و کذا خطاب الذکی مع خطاب الغبی و لکل کلمة مع صاحبته مقام» (۱۱)

«مقامات سخن متفاوت است مقام هر یک از خصوصیات تنکیر و اطلاق و تقدیم و ذکر با مقام خلافتش متفاوت است و مقام فصل با مقام وصل مغایر است و مقام ایجاز با مقام خلافتش تفاوت دارد همچنین است خطاب قرار دادن باهوش یا کندذهن و سرانجام از ترکیب هر کلمه‌ای با کلمه دیگر مقامی حاصل می‌شود».

از عبارت مزبور استنباط می‌گردد که هر کلامی را باید در جای خاصی به کار برد. مثلاً کلامی که مسندالیه آن نکره است در جایی و کلام مخالف آن یعنی کلامی که مسندالیه آن معرفه است در جای دیگر می‌آید یا در جایی که باید به ایجاز سخن راند اطناب در سخن شایسته نیست. به عبارت دیگر کلام موجز در جایی و کلام دارای اطناب در جای دیگری مناسب است. پس جایگاه‌های کلام متفاوت است و این جایگاه‌ها همان مقامات هستند. چنانکه از تعریف خطیب قزوینی برمی‌آید به تنکیر و تعریف و اطلاق و تقيید و تقدیم و تأخیر و ذکر و حذف و فصل و وصل و ایجاز و اطناب مقام اطلاق می‌گردد. «با کمی تأمل باید بگوئیم موقعیتی که در آن موارد یاد شده یعنی تنکیر و تعریف و... مناسب است دارد مقام نامیده می‌شود» این موقعیت خود زائیده و برآمده از شرایط گوناگونی است که اصطلاحاً حال نامیده می‌شود و ناشی از وضعیت متکلم یا مخاطب یا غیره است و در هر حال این موقعیتها معلول حالات است.

تفاوت حال و مقام:

بنابر آنچه گفته شد حال همان امر یا شرایط اولیه است که در سخن تأثیر می‌کند و اصطلاح حال به امور اولیه اضافه می‌گردد. چنانکه گوئیم حال انکار و نمی‌گوئیم مقام انکار، ولی مقام وضعیتی است که از سویی ناشی از حال و از سوی دیگر مرتبط با خصوصیت کلام است. یعنی موقعیت و وضعیتی کلی که کلام در چارچوب آن و با ویژگی متناسب با آن ادا می‌گردد. از این رو مقام همواره به ویژگی کلام اضافه می‌شود مثلاً می‌گوئیم مقام تأکید و نمی‌گوئیم حال تأکید و این مهمترین تفاوت میان حال و مقام است. به بیان اهل بلاغت حال به مقتضی و مقام به مقتضی اضافه می‌گردد. (۱۲) اگرچه خواستگاه مقام نیز همان حال است ولی این بدان معنا نیست که مقام همان حال فرض شود بلکه دو امر متفاوت هستند.

اکنون مثال مورد نظر خود را که حال انکار و مقام تأکید بود به چندین مورد دیگر تسری داده و براساس آن تفاوت میان حال و مقام را تبیین می‌کنیم:

بنابر تعریف تفتازانی حال امری بود که متکلم را وادار می‌ساخت که در کلام خود خصوصیتی را همراه سازد. در این صورت اگر متکلم با مخاطبی روبروست که منکر امری است حال مخاطب حال انکار است و اگر ذهن مخاطب نسبت به امری خالی است حال او حال خلّو ذهن است و اگر مخاطب در امری تردید دارد حال او حال تردید است و اگر متکلم در تنگنای زمانی قرار دارد حال او ضیق وقت است و اگر متکلم از بر زبان آوردن سخنی باکسی لذت می‌برد حال او حال استلذاذ است. هریک از این حالات خصوصیتی را می‌طلبند که باید با کلام همراه گردد تا از بلاغت برخوردار باشد. چنانکه حال انکار، تأکید در کلام و حال خلّو ذهن، اطلاق در کلام و حال تردید، تقیید در کلام و حال ضیق وقت، ایجاز در کلام و حال استلذاذ، اطناب در کلام را می‌طلبند بنابراین هر خصوصیتی در موقع خاصی به کار می‌رود و سرانجام این موقعیتها را بسته به خصوصیتی که با کلام همراه است مقام نام نهاده گویند کلام مؤکد در مقام تأکید و کلام مطلق در مقام اطلاق و کلام مقید در مقام تقیید و کلام موجز در مقام ایجاز و کلام مطنب در مقام اطناب می‌آید.

از این رو ما در بحث حال و مقام با چند دسته مفاهیم روبرو هستیم:

دسته نخست مفاهیمی چون: انکار، خلّو ذهن، تردید، ضیق وقت، استلذاذ و...

اینها امور اولیه هستند که موجب می‌گردند متکلم خصوصیات یا اعتباراتی را در کلام خویش لحاظ کند.

دسته دوم مفاهیمی چون: تأکید، اطلاق، تقييد، ايجاز، اطناب و... این مفاهیم همان خصوصياتی هستند که متکلم مناسب با حالات در کلام خویش می‌آورد. حال و مقام براساس این مفاهیم شکل می‌گیرد. حال را به دسته نخست اضافه کرده به آنها حال انکار و... می‌گوئیم و مقام را به دسته دوم افزوده، مقام تأکید و... می‌نامیم و می‌گوئیم هر حالی خصوصیتی یا به تعبیر اهل بلاغت اعتبار مناسبی را اقتضا می‌کند و در هر مقامی کلام مناسبی باید بیاید. از این رو حال انکار، خصوصیت تأکید را می‌طلبد و در مقام تأکید کلام مؤکد می‌آید و در حال خلو ذهن و مقام اطلاق کلام مطلق و در حال تردید و مقام تقييد کلام مقید و در حال ضيق وقت و مقام ايجاز کلام موجز و در حال استلذاذ و مقام اطناب کلام مطنب می‌آید. نتیجه آن که حال شرایط یا اموری است که متکلم به اقتضای آن خصوصیات یا اعتباراتی را در کلام خویش لحاظ می‌کند ولی مقام موقعیت و وضعیتی است که کلامی خاص در آن به کار می‌رود و مقام به خصوصیت کلام بستگی دارد و براساس آن شکل می‌گیرد. و حال و مقام دو مفهوم متفاوت هستند. این نظریه به صورتهای دیگر با دلایل گوناگونی قابل اثبات است ولی ابتدا دیدگاه علامه تفتازانی را در این مورد مطرح می‌سازیم و ضمن نقد و بررسی آن دلایلی چند را در اثبات نظر خود می‌آوریم.

دیدگاه تفتازانی

علامه تفتازانی حال و مقام را دارای یک مفهوم و تغایر میان آنها را اعتباری می‌داند، در نتیجه تعریف حال را به مقام نیز سرایت می‌دهد ولی اعتبار زمان و مکان را به عنوان وجه تمایز میان آن دو برمی‌شمارد. وی در شرح مطول بر تلخیص مفتاح می‌نویسد:

«الجلل والمقام متقاربا المفهوم والتغایر بینهما اعتباری. فَإِنَّ الْأَمْرَ الدَّاعِيَ مَقَامًا بِاعْتِبَارِ تَوْهَمِ كَوْنِهِ مَحَلًّا لِرُودِ الْكَلَامِ فِيهِ عَلَى خُصُوصِيَّةٍ مَا وَحَالِ بِاعْتِبَارِ تَوْهَمِ كَوْنِهِ زَمَانًا لَهُ» (۱۳)

«مفهوم حال و مقام متقارب است زیرا «الامرالداعی» به اعتبار این که مکانی برای واقع شدن کلام در آن باشد مقام و به اعتبار اینکه زمانی برای آمدن کلام در آن زمان باشد حال است».

از عبارات مزبور به خوبی پیداست که تفتازانی حال و مقام را همان «الامر الداعی» که در تعریف حال آمده می داند ولی با فرض قید زمان و مکان بر آنها لفظ حال و مقام اطلاق می گردد. به نظر می رسد که تفتازانی وجه تسمیه این دو اصطلاح را بیان می کند که خود امری اعتباری است و ارتباطی با ماهیت مفهوم آن دو ندارد. علامه عبدالحکیم سیالکوتی در حاشیه خود بر کتاب شرح مطول ذیل سخن تفتازانی توضیحاتی را می آورد که به عبارات تفتازانی وضوح بیشتری می بخشد، وی می نویسد:

«فهذا الاعتبار معتبر فی مفهوم المقام و کذا التوهم الثانی فی مفهوم الحال فهما متغایران بهذا الاعتبار متّحدهان فی القدر المشترك و هو الامر الداعی الی اعتبار خصوصيّة فی الکلام فیکونان متقاربی المفهوم» (۱۴)

«اعتبار مکان در مفهوم مقام و اعتبار زمان در مفهوم حال در نظر گرفته می شود. از این رو این دو اصطلاح به این اعتبار متغایر هستند ولی در قدر مشترک یعنی امری که اعتبار خصوصیتی را در کلام می طلبد متخددند و لذا متقارب المفهوم هستند.»

طرح تغایر و قدر مشترک در مفهوم حال و مقام از سوی سیالکوتی این تصور را القا می کند که می خواهد این دو را از هم جدا کرده دو مفهوم قلمداد نماید ولی باید توجه داشت که تغایر میان آن دو را امری توهمی می داند و همانطور که گفته شد امور توهمی نمی تواند موجب تفاوت میان دو مفهوم گردد. بنابراین وی مؤید نظر تفتازانی است و حتی با به کار بردن لفظ متّحد به آن تصریح می کند. پیداست که از نظر تفتازانی حال و مقام دو تعبیر برای یک واقعیت هستند که هر یک به اعتباری با دیگری متفاوت است. مانند یک انسان که به اعتباری پدر و به اعتبار دیگر فرزند است. نسبت به فرزند خویش پدر و نسبت به پدر خود فرزند است. بدیهی است که این اعتبارات داخل در مفهوم ذاتی این انسان نیست و او در حقیقت یک نفر است. لذا اعتبار زمان و مکان نیز داخل در مفهوم ذاتی حال و مقام نیست. در اینجا چند نکته در رد نظر تفتازانی و اثبات تغایر میان حال و مقام قابل تأمل است:

۱- نه تنها به اعتبار زمان و مکان در حال و مقام نیازی احساس نمی‌شود، بلکه استقراء حالات و مقامات نیز مثبت این نکته است که نمی‌توان همه حالات را جنبه زمانی و همه مقامات را جنبه مکانی بخشید به عبارت دیگر حالات لزوماً برخاسته از عامل زمان نیستند. همانطور که مقامات نیز لزوماً با فرض مکان همراه نیستند. البته هر امری در زمانی یا در مکانی واقع می‌شود ولی سؤال این است که چرا برای حال فرض زمان و برای مقام فرض مکان را معتبر بدانیم و چرا به عکس نباشد؟ شاید به همین جهت باشد که تفتازانی کلمه توهّم را در تعریف خود به کار برده می‌گوید: (۱۵)

«أنه يتوهّم في الحال كونه زماناً لورود الكلام فيه وفي المقام كونه محلاً له»
 «در حال توهّم می‌شود که زمان کلام است و در مقام توهّم می‌شود که مکان کلام است». یعنی اعتبار زمان و مکان امری توهمی است و نه واقعیتهای موجود در مفهوم حال و مقام.

۲- اگر فرض شود که حال و مقام به یک معنا و همان «الامرالداعی» است در این صورت هر امری را که به آن حال اطلاق کنیم باید بتوانیم به آن مقام نیز اطلاق کنیم مثلاً بگوئیم «حال انکار» و «مقام انکار» یا «حال استلذاذ» و «مقام استلذاذ» حال آن که چنین اطلاقی درست نیست و مقام انکار یا استلذاذ گفته نمی‌شود بلکه مقام تأکید و مقام اطناب گفته می‌شود و این تفاوتی است که خود تفتازانی نیز به آن اشاره کرده می‌گوید:

«وایضاً المقام تعتبر اضافة الى المقتضى فيقال مقام التأكيد والاطلاق والحذف والاثبات والحال الى المقتضى فيقال حال الانكار وحال خلو الذهن وغير ذلك» (۱۶)

«مقام به مقتضی اضافه شده گفته می‌شود مقام تأکید و اطلاق و حذف و اثبات ولی حال به مقتضی اضافه شده گفته می‌شود حال انکار و خلو ذهن و غیره».

۳- حال ویژگی روحی یا جسمی یا زمانی یا نژادی یا جغرافیایی و امثال آن است. ولی مقام خصوصیت کلام و مرتبط با مقاصد کلام است و البته اقتضای ویژگیهای حال نیز هست. بنابراین چون میان مقتضی و مقتضی تفاوت است میان حال و مقام نیز تفاوت وجود دارد. مثلاً هوای سرد یا گرم یک ویژگی است که مقتضی گرم کردن یا سرد کردن خود است یا مقتضی لباس گرم یا سرد. ولی البته

میان هوای سرد یا سرما و گرم کردن خود با لباس گرم تفاوت وجود دارد همچنان که میان هوای گرم یا گرما و سرد کردن خود با لباس نازک تفاوت وجود دارد. در این مثال سرما یا گرما همان امر اولیه مانند حال است و گرم کردن خود در سرما و خنک کردن در گرما مانند مقام است و همانطور که سرما و گرم کردن یا گرما و سرد کردن با هم مساوی نیست حال و مقام نیز با هم مساوی نیست به ویژه آنکه گرم کردن یا خنک کردن لزوماً در سرما یا گرما انجام نمی‌گیرد بلکه ممکن است انگیزه‌های دیگری نیز برای آن وجود داشته باشد.

۴- اگر حال و مقام مساوی باشند باید هر حالی با مقامی خاص مترادف باشد و بالعکس. حال آنکه هر حال لزوماً با یک خصوصیت به نام مقام مترادف نیست. زیرا گاهی حالات مختلف مقام واحدی را اقتضا می‌کنند. مثلاً در مقام «حذف مسندالیه» «الامرالداعی» یعنی حال، امور متفاوتی می‌تواند باشد از جمله:

۱- احتراز از عبث به علت وجود قرائن؛

۲- عدول از دلیل لفظی به دلیل عقلی که قویتر است؛

۳- آزمودن هوشیاری سامع به هنگام وجود قرینه؛

۴- فراهم ساختن امکان انکار در صورت لزوم؛

۵- تعیین مسندالیه برای مسند؛

۶- ضیق مقام برای اطاله کلام و... (۱۷)

ناگفته پیداست که همه حالات ششگانه فوق‌الذکر خصوصیت واحد حذف را می‌طلبند که به آن مقام حذف گوئیم. از سویی گاهی یک حال ممکن است چند مقام را اقتضا کند. مثلاً حال «تعریض به غباوت سامع» که مقامات زیر را اقتضا می‌کند:

۱- ذکر مسندالیه؛

۲- تعریف مسندالیه به اسم اشاره؛

۳- ذکر مسند.

بنابراین رابطه میان افراد حال و مقام چنین است که گاهی حال خاص مقام خاصی را می‌طلبد و گاهی چند حال یک مقام و گاهی نیز چند مقام یک حال را اقتضا می‌کند.

نکته اخیر در بحث حال و مقام اهمیت فراوان دارد. زیرا فایده بحث حال و مقام وجه اشتراک و افتراق آنها به این نکته برمی‌گردد که برای هر حال لزوماً مقام

جداگانه‌ای وجود ندارد. بلکه ممکن است چند حال دارای یک مقام باشند و متقابلاً چند مقام برآمده از یک حال و متناسب با آن باشند.

۵- تعبیر اتحاد حال و مقام و اعتباری بودن تفاوت آنها در عبارات سکاکی و خطیب قزوینی دیده نمی‌شود بلکه تفسیری است که تفتازانی از این دو مفهوم کرده و دیگران نیز از او تبعیت کرده‌اند. از این رو دیدگاه تفتازانی مبنی بر فرض اعتبار زمان و مکان در مفهوم حال و مقام و اینکه این دو اصطلاح متحدالمعنی هستند و همان «الامر الداعی» به اعتباری حال و به اعتباری مقام نامیده می‌شود^(۱۸) حقیقتاً جای تأمل دارد.

نتیجه آن که حال و مقام دو اصطلاح جداگانه هستند که هریک به تنهایی قابل تعریف و دارای مفهوم ویژه‌ای است و توهم زمان و مکان صرفاً اعتباری است برای اطلاق این دو لفظ به این دو مفهوم و وجه تسمیه‌ای بیش نیست.

پی نوشتها

۱. من المشرق والمغرب؛ شوقی ضیف؛ دارالمصنعه اللبنانیة؛ ۱۹۹۸، چاپ ۱، ص ۲۱۲.
۲. البیان والتبیین؛ جاحظ؛ دارالاحیاء؛ ج ۱؛ ص ۸۲.
۳. دلائل الاعجاز؛ عبدالقاهر جرجانی؛ دارالمعرفة؛ بیروت؛ ص ۶۹.
۴. الايضاح؛ فی علوم البلاغة؛ الامام الخطیب القزوینی؛ تحقیق محمد عبدالمنعم خفاجی؛ الشركة العالمية للكتاب؛ ۱۹۸۰، بیروت، ص ۱۲.
۵. کتاب المطول؛ تفتازانی؛ مکتبة الداوری؛ ایران؛ ص ۲۶.
۶. مفتاح العلوم؛ سکاکی؛ دارالکتب العلمیة؛ بیروت؛ ص ۷۰.
۷. همان؛ ص ۷۳.
۸. الايضاح؛ ص.
۹. مختصر المعانی؛ تفتازانی؛ مکتبة المصطفوی؛ ایران؛ ص ۱۲.
۱۰. همان.
۱۱. کتاب المطول، ص ۲۶.
۱۲. همان؛ ص ۲۵.
۱۳. همان.
۱۴. حاشیة السیالکوتی علی کتاب المطول؛ عبدالحکیم السیالکوتی؛ منشورات الرضی؛ ایران؛ ص ۴۷.
۱۵. مختصر المعانی، ص ۱۲.
۱۶. همان؛ ص ۲۵.
۱۷. همان؛ ص ۲۸.
۱۸. کتاب المطول، ص ۲۵.